

روزنوشت‌های شهری

مسافر سنت در هزاره سوم (۲۹)

نفس گرم گوزن کوهی!

شبیہ

زن میان سال که کنار گاری سبزی فروشی مشغول چک و چانه زدن سر بقیه پول استاد دابین من تهیه می زنند:

حاج آقا! ب طرف او بر می گردم، بفرمایید! اداها می دهد، شما همین رو که گرون کرید قبول اداه

بودید دیگه بچه جیزها گرون نمی شه! لیخند

می زنم و می گویم: من چنین قوی اداه بودم؟

هم مثل شما دارم همین جنس رومی خرم، از من چه کاری بر می آد؟ بعد بقیه سبزی سبزی ومی دوش

اشاره می کنم و می گویم: الان تنها کاری که می تونم بکنم اینه کنار شما روتون بیارم اسری

نکات می دهی. ود.



**حجت الاسلام
محمدرضا زاری**
**کارشناس
مسائل فرهنگی**

یگشینه

مرد میان سال نگاهی می کند و می گوید: پیدات نیست! بعد بی آنکه منتظر جواب بماند ادامه می دهد: ممنوع التصوير شدی؟ لیکنند می زنم. می گوید: ولی شما بزرده ای! پیرمردی که در صدد کنایه شغول جرت زدن بود چشم هایش را بازمی کند و می آوازی پرسد: چه مسابقه ای بوده که ایشان بزرده اش شده است؟

دوشنبه

نزدیک چهارهزار کنار شمشادها جماعتی از زنان و دختران دستفروش در حال درآوردن داشتند. بعضی هابچه‌هایشان را به پشت بسته‌اند. در محروان که شاخه‌های گل ترگس در دست دارند حال بازخواست دختر بیاورن. هابچه‌هایش که در دست می‌توجه نمی‌شود دارند از خودشان دفاع می‌کنند. چند دقیقه‌ای می‌ایستیم ولی بعد، سرم‌را پایین می‌اندازم و راه می‌افتم. اگر کم‌تر از کارشان هم در بیاورم موضوع عوایشان را بفهمم. من در برابر انداختن پیچیده و مخوف زنان متکدی کودکان کار چه می‌توانم بکنم؟ به قول استاد شعبی کدکنی: نفس گرم گوزن کوهی همچو اند کردن سرنی در شب بیابانگاهان را که بداند بفرستد به‌دشت‌و‌دام؟

۲ مرد تونمند آهسته و قدم زنان در حال عبور از پیاده رو هستند و تمام عرض راه را گرفته اند. با هم حرف می زنند و راه می روند. به نظر می رسد مسافر باشند. یکی کاپش جیبی در دست راست اردشیرگیری سبک بزرگی در دست دارد. چمن که عجله دارد. هر کار می کنند نمی توان آن ها را رد کرد. و بگذرد. سمت راست پیاده رو هم جنس های مغازه ها ست و سمت چپ شاخه های درختان و بوته های پرپرک باغچه. با صدای بلند می گویم: ماشاء... شما یک نفر تان به برای بستن یک پیاده رو کافی است؛ چرسه بدیه حالا که دو تایی با هم می روید! با هم به عقب برمی گردند و بدین من در دستن را راه از باز می کنند و از میانشان می گذرد.

چهارشنبه

پیرمرد مسافر در بی آرئی سؤالی درباره احکام نماز می پرسد.

وقتی جواب می دهم، لیخندن زبان می گوید: با اینکه خدوم

آیت... هشتم من دانستم باید چه کار کنم و باید کردم، با

تعجب نگاه می کنم اما بفهمم منظور ش چیست! کارت

ملی اش از کیف پولش در می آورد، واقعا سمش آیت... است!

توضیح می دهد: پدرم چون می خواست من عالم بشوم، اسمم

آیت... گذاشت اما فلک کردن و تنگ دین مکتب خانه امان

راست! و من خاندن می گویم: خب دیگران باید سال هاز حمت

بکشند! و جان بکندند تا آیت... بشوند؛ شما مفت و مجانی و

ما را زادی آیت... بودی!

پنجشنبه

یک دانه تنسیج سرخ و عقیق گون از زیر صندلی ای که کنارش ایستاده ام کفواگن لیز می خورد و میان پای مسافران می گردد و با حرکت واگن دوباره عقیق می رود. ناخودآگاه طره فمافری کز روی صندلی نشسته است بر می گردم، گمان کردم تنسیجی پاره شده است اما مسافران می اعتنا مشغول چرت زدن است چیزی در دست ندارد. مسافر صندلی روبرو که متوجه نگاه کنجاوم شده است لیخنه می زند و اشاره می کند: از قبل بوده! احساس می کنم این دانه هاشده تنسیج و سرگردان آیینه روزگار من است! جدا افتاده از یاران و گریخته از بنخ زیر پای می اعتنا مسافران! صندلی کنار من خالی شده است و به جای مسافر قبلی روی آن نشسته ام. دانه تنسیج با تکان های مکرر قرار دارد زیر پیر من پنهان شده است!

ویژه آخر هفته

لبخند
همیشه
سبز است

ایرج نویسا
لبخند همیشه سبز
است. حتی در پاییز، حتی چند
روز مانده به زمستان ، وقتی
باران می آید، هوا نشان از
فصلی سردتر دارد با وجود این
اما حتی اگر همه جا خیس
باشد و سرمازده و رنگ ها تنها
زرد باشند و نارنجی، لبخند
همچنان و همیشه سبز
است ...

به وقت گشت و گذار

«آشفتگی» روایت رقابت ۲ برادر

این روزها که هوا کمی سرد است، یکی از بهترین پیشنهادهای آخر هفته می‌تواند رفتن به سینما باشد. فیلم «آشفته‌گی» به کارگردانی فریدون جبرانی می‌تواند یکی از انتخاب‌های شما باشد. داستان «آشفته‌گی» روایت ۲ برابر در دو قوقل به نام‌های بردیا و بارید است که نقش هر دو با بازی پیرامان احمدی، روند داستان این گونه القافا می‌کند که بردیا و بارید از زمان کودکی در تمام زندگی خود، با هم در رقابت بوده‌اند. برخی از منتقدان این فیلم را دارای ریتمی کند دانسته‌اند و در مقابل برخی‌ها فیلم را در داستان گویی و شخصیت پردازی بسیار جذاب دانسته‌اند. این فیلم در بخش بهترین فیلم برداری نامزد سیمرغ بلورین فجر وهفتمین دوره جشنواره فیلم فجر شده است.

حمایت از صنایع دستی در نمایشگاه «چله»

به شب پلدا نزدیک می شویم و به همین مناسبت می توانید سری به نمایشگاه «چله» بزنید. مراسم افتتاحیه این نمایشگاه صنایع دستی روز چهارشنبه، ۲۷ آذر، برگزار شد. این نمایشگاه تازو رگبشنه، اولی، در، قرار است. اگر شما هم به صنایع دستی علاقه دارید، می توانید برای بازدید از این نمایشگاه از ساعت ۱۲ تا ۲۲ به تگار خانه حامی بروید. برای رفتن به این تگار خانه کافی است به بولوار وکیل آباد بروید و سپس به بولوار لادن. پس از آن، به لادن ۷ بروید و سپس به شماره ۸ مراجعه کنید. به امید آنکه از این ماندگاری هویت و هنر ایرانی حمایت از صنایع دستی را فراموش نکنیم.

گزارش داغ

مطرودان کیش

مطرودان کیش

حتماً! روزنامه شرق در گزارشی به قلم مرضیه امیری روی دیگری از چهره کیش را نمایان کرده است. او در این گزارش به سراغ بومیان این شهر رفته و از آن‌ها به عنوان صاحبان اصلی جزیره کیش یاد کرده است. محله‌هایی که نویسنده معتقد است به دلیل عظمت مدراک پاساژها و هتل‌ها در آن‌ها مخفی شده‌اند و کمتر مسافری اسم آن‌ها

به گوشش خورده است. در ادامه این گزارش، از مشکلات اقتصادی بومیان می‌خوانیم، جایی که یک پیرمرد هشتادساله که از بومیان کیش است می‌گوید روزی می‌گفته بوده است و دیگران او را دربار بودند. مرد بلوچی که می‌گوید کارگر خدمات شهری است ۵۵ سال دارد و ۳۰ سال است همین کار را انجام می‌دهد. او در ادامه به دوچرخه و جاروش اشاره می‌کند و می‌گوید: «از دار دنیا همین را دارم. اگر بگیرم، کفن ندارم من را گور کنند.» در ادامه این گزارش، از گزارش‌های تازه‌ای

جدول ۲۸۳۷

[illegible]

جا کتابی



اگر درد داری، زنده‌ای

شیمیاء استاد | مجال حوصله تان برای شنیدن دیدگاه‌های شخصی آدم‌ها چقدر است؟ طاقش را ندارید یا برعکس در سول‌های خاکستری مغزتان انبساطی لذت‌بخش متفاوت می‌افتد؟ طبیعی است که در جواب بگویید: به آدمش بستگی دارد.

گر این ادعای جاناتان فرزند باشد چطور؟ فرزند مان نویسی آمریکایی است که «جستار» هم می نویسد. او در خودش هایش به دنبال پاسخی برای پرسش های بزرگ است. جستار کتاب «درد که کسی را نمی کشد» از همین نویسنده، در سال گذشته با ترجمه ناصر فریزر در نشر اطراف منتشر شد و تاکنون به چاپ هفتم رسیده است. فرزند در این کتاب که ۶ بخش دارد، بیش از همه به مسئله حفظ فردیت در میان سروصداها می پردازد. فرهنگ جمعیتی می پردازد. «درد که کسی را نمی کشد» عنوان نخستین بخش کتاب نیز هست که به ما می گوید چگونه در عصر اینترنت عشق بوریم. فرزند از تقابل بین فناوری و عشق حرف می زند زیرا به اعتقاد فناوری باعث شده است عشق های خودشیفته پوری بیشتر باشد. این با ذات غریبی خواندنی ندارد. نویسنده در جستار «فقط رنگ زرد که بگم دوست دارم» باز هم از جنبه های «عصب خردکن» فناوری حرف می زند. با اینکه مخالف پیشرفت فناوری نیست و از اختراعات مفید قرن اخیر که به نظرش یکی از جنبه های منفی فناوری و حیران کننده است، جداگانه برای خلوت ادعاها وجود ندارد. در همین بخش و مخصوصاً از پیرایه باز گذاشته می شود. «صلا به رحمت نمی ازد» سومین بخش کتاب است که به جایگاه مان و بوهه و مان اجتماعی در دنیای امروز می پردازد. فرزند از امر گران و زائر حرف می زند و می داند دلیل بزرگ مردن دنیای امروز همان اجتماعی است که فناوری را در دستان مثل تلویزیون، رادیو و کامپیوتر، به امر آموزش اجتماعی خیلی بهتر عمل می کنند و کارشان آنی و بدون تأخیر است. در حالی که او به این برپشت هار رسیده است، تمامی زدن دلبلو، دیگر نویسنده آمریکایی، دریافت می کند که «نظر او متفاوت است. در فصل «دیوید فاستر والاس» فرزند حرف های ناگفته ای درباره دوست نویسنده اش فاستر والاس، دارد و به این مسئله پر حاشیه می پردازد که چرا والاس، خودش، به زندگی اش خاتمه داد. تعبیری که فرزند درباره مرگ دوستش ارائه می دهد چیز متفاوت از «درد که کسی را نمی کشد» است. «از کجا معلوم خود تو شیطان باشی» درباره آلیس مونرو نوشته شده است. در حقیقت فرزند در این فصل وکیل مدافع مونرو است. او را بهترین داستان نویس حال حاضر آمریکای شمالی می داند و دلایل و مکتوبات او مانور از نگاه خود بر می می کشد. خواننده متوجه می شود که «درد که کسی را نمی کشد» هر فردی که بدیش در مقاومت می کند بیسی لذت بخش است.

فيلم بين



خیز مرد ایرلندی برای اسکار

هدی چایچی پیشنهاد می‌کنیم آخر هفته‌تان را به نمایش فیلم خوب و البته کمی طولانی «مرد لرندی» اختصاص دهید. هم‌زمان با پخش فیلم و انتشار اولین گفت‌وگو درباره آن، «مرد لرندی» حماسه‌ای باشکوه و دایالوگ‌های خطاب‌شده که برای مرگ‌هایی خوش‌تبار، دیالوگ‌های لاسلیک اسکورسبزی و تصاویری مملو از حسرت و فقدان جایز کرده بود. به عبارت دیگر، کارگردان جاذبه جنس‌ناپذیر زندگی و هنرمندی گزافی را که به دنبال آن روانه می‌شوند به تصویر درمی‌آورد. به عقیده پوند، اسکورسبزی قطعا یک حریف ترساک در میان نامزدان بهترین کارگردانی اخراج‌شده است و به طور کلی، کس، به جای آنکه افکار گذشته خود را به رخ بکشد، مهمی‌نوی به آن‌ها مفاصلی می‌بوش می‌افزاید.

آن تاسسون در «ایندی‌وایر» می‌نویسد هنگامی که اسکور سبزی از تصمیمش برای ساخت فیلمی صدپانجاه‌ونه‌میلیون دلاری رومانیایی کرد، در میان دست‌دیوهای بزرگ گلیش‌سبازی، تنها تنقلیکسیر با ساختن آن پیش‌گام شد؛ تنقلیکس از پیش می‌دانست که «هرد ایرلندی» قرار است به بهترین صورت ممکن پراش جبران کند، هم در باکس آفیس و هم در اسکار. تاسسون اعتقاد دارد جله‌های ویژه جاه‌طلبانه تنقلیکس به یکمنه‌سبازان اسکور سبزی (زابریت دنیرو و جو وایز) و ۷۶ هزاروی کایتل هشتادساله (آجاه می‌دهد) راجعتی در میان سه دهه ۶۰ تا ۹۰ میلادی به ایفای نقش سپردند. به نظر او، نه‌تنها اعضای آکادمی اسکار بلکه کارگردانان، تهیه‌کنندگان و نویسندگان نیز از «هرد ایرلندی» حمایت می‌کنند. جیمز زابریت دنیو فیلم اسکور سبزی را یکی از بهترین‌های ۲۰۱۹ دانست و سکار ۲۰۲۰ می‌داند. او در «رئیل‌ویز» می‌نویسد که بازگشت رابرت دنیرو به چرخه فیلم‌های اسکور سبزی به ما یادآوری می‌کند چطور یک بازیگر با فاصله گرفتن از کم‌دی‌های حقاننه می‌تواند خوب ظاهر شود.

